

کاربرد ابزاری غرب از بنیادگرایی و عشقورزی دولتمردان افغانستان به طالبان بنیادگرا

طوری‌که میدانیم بعد از جنگ دوم جهانی، دول استعماری نیتنها دیگر نتوانستند تا به حفظ مستعمرات خویش ادامه دهند، بل رشد و کارزار تشدید پیکار و مبارزه ی داغ نهضت های آزادی خواهی بو سیله جنبش های رهایی بخش ملی، بخاطر حصول استقلال شان؛ برضد کشورهای استعمارگر که طی قرون متمادی توانسته بودند به غارتگری، ظلم و استبداد بیش‌رمانه و غیر انسانی بپردازند، به تسلط شان پایان داد.

با ایجاد کمپ سوسیالیزم که در رویارویی با امپریالیزم قرار گرفته بود، اردوگاه سوسیالیزم به حیث مدافع و حامی کشورهای در بند کشیده محسوب میگردد.

با در نظر داشت دگرگونی ها و تغییرات شگرف در ژرفنای سیاست های جهانی، که آستن یک سری از تحولات بنیادی را در یک بستر نو زندگی نوین برای انسان مظلوم و تازه از غل و زنجیر و بند رهایی یافته، نوید میداد، امپریالیزم جهانی که در جریان جنگ سرد، در تمامی کتب، رسالات و شعار های مترقی بمتابه جهانخوار از آن نام برده میشد (که ما همه امروز شاهدان عینی جنایات سنگین و خونخواری های آشکار آن با تمام حيله و نیرنگ، مکر و فریبکاری، در کشور خود مان میباشیم و تاریخ وطن ما رویدادهای خونبار این دوران را که بصورت غیر انسانی - اخلاقی تحت نام تامین امنیت و اعتلای عدالت - دموکراسی، و مبارزه بر ضد تروریسم و بنیادگرایی؛ بصورت بسیار مفتضحانه یکجا با عابدان محلی شان؛ با نوشت از خونپاک هزاران هموطنم، در دل خود حک میکند)، به باز نگری سیاست های کهنه و ناکار آمد هنجار های از هم پوسیده ی استعماری خود پرداخته، تا توانسته باشد با سیاست نوین و مدرن به غارتگری ادامه دهد، و بدون تهاجم و لشکر کشی به تدوین و تکوین تیوری «نیو کلونیالیزم» و بعداً «نیو گلوبالیزم» عمل نماید که چنان هم کرد. در کشور های زیادی حکومت دست نشانده را به قدرت رسانیده، منابع و داشته های آن را تاراج و غارت کرده و از جان ملتش خون مکیده است.

بعد از فروپاشی اردوگاه سوسیالیزم که پیامد این شکست، که شکست سوسیالیزم در بطن سوسیالیزم بود را، فقط و فقط میتوان در انبوهی از تخطی ها و انحرافات رهبران خود کامه و تکرو

حزب کمونیست اتحاد شوروی (عدول و تخطی های صریح از اصول مرامی مارکسیزم - لینینیسم) در سیاست گذاری های فرایند سیاسی - اقتصادی و اجتماعی سیستم میتوان دریافت. و بذر این فرود و شکست ها از دوران حاکمیت دکتاتوری مارشال ستالین آغاز شده، گرباچوف و یلتسین آخرین میخ را بر تابوت این حاکمیت کوفتند. و امپریالیزم با نوکران، این شکست را به حیث بزرگترین جشن پیروزی قرن به تجلیل گرفتند.

اکنون جهان به جولانگاه تاخت و تاز خودکامگان امپریالیزم جهانی تبدیل شده که میتوانند بدون هیچگونه مانعی با بهانه گیری ها، ملت ها را به خاک و خون بکشند و بازهم اهداف سیاسی، اقتصادی-ملیتاریستی خویش را تحقق بخشند.

گزینش رشد و توسعه ی بنیاد گرایی و استفاده از تروریزم به حیث یک ابزار سیاسی که در جریان جنگ سرد (به ویژه در سالها ۱۹۸۰) بخاطر رسیدن به اهداف سیاسی جنگ منشان مرکز کانون توطیه های جهانی، در پاکستان مراکز آن ایجاد و به کار آغاز کرد، امروز بمتابه سلاح موثر در کشور های اسلامی و بالخصوص افغانستان رونق بیشتری یافته و بصورت بسیار سازمان یافته بطرف آسیای میانه در حالت توسعه و گسترش میباشد. دیگر این شبکه های تروریستی و بنیادگرایی با نامهای مختلف سرگرم کارزار وسیع پیشبرد و تحقق اهداف مهم جیوپولیتیک-جیواستراتیژیک اقتصادی این کشور ها اند.

گروهک طالبان که یکی ازین شبکه ها اند، کاربرد بیشتری را در بستر داغ تقابل کشور های منطقه و فرامنطقوی دارا بوده، و امروز این شبکه در زد و بند های منطقوی و بین المللی جایگاه ویژه ی را احراز نموده است.

در سال ۲۰۰۱، بعد از حادثه ی یازدهم سپتامبر، به آنها نام گرپ های تروریستی طالبان-القاعده گذاشته شد تا با فریب ذهنیت عامه جهان، زمینه برای لشکر کشی و حضورموجه و به اصطلاح قانونی غرب درمنطقه مساعد گردد. به همین ترتیب با گذشت زمان و زمینه سازی ها، نامهایی چون طالبان مسلح، اپوزیسیون مسلح، جنبش طالبان، نیروهای مقاومت، براداران آزرده خاطر، و اخیراً "طالبان تند رو" و "طالبان میانه رو" از سوی گردانندگان اصلی جنگ در افغانستان، نامگذاری شد.

امروز بیشتر از همه، نامهای "طالبان میانه رو" و "طالبان تند رو"، از طریق رسانه های مزدور محلی و معتبرجهان، به صورت مصور به خورد مردم داده شده و در مورد، تبلیغ صورت میگیرد.

محترم محمد محق، پژوهشگر مسایل اسلامی که در سایت بی بی سی با کنکاش زیرکانه و بسیار دلچسپ، و تحلیل ژرف اندیشانه ی تحت عنوان «طالبان تند رو، طالبان میانه رو؛ کژتابی مفهومی» به آن پرداخته اند، که تحلیل مذکور را درینجا، پیگیری میکنیم: «یکی از موضوعاتی که گاه و بیگاه به میان می آید و برای بسیاری مایه سردرگمی می گردد، اصطلاح طالبان میانه رو و تفکیک آنها از طالبان تندرو است. نگارنده با توجه به اهمیت کلیدی واژه ها و طرز کاربرد آنها و نقشی که در جهت دادن به رفتارها و انتخابها دارند، نمی تواند به آسانی با این تعبیر و تقسیم بندی کنار بیاید، و علت اصلی بر می گردد به کژتابی این تعبیر. کژتابی یعنی این که یک کلمه یا تعبیر، از وضوح کافی برخوردار نباشد و بیش از یک مفهوم را برساند و خاصه به شکل متناقضش.

باور نگارنده بر این است که واژه طالبان نیاز به هیچ پسوندی ندارد، چرا که در تعبیر نخست، یعنی طالبان تندرو، نوعی توصیف شی به نفس شی مطرح است، و شبیه سخنی است که ما از مدیر کم سواد مدرسه خویش، وقتی دانش آموز بودیم، می شنیدیم که با لحنی جدی و سرزنش کننده می گفت: "شرم کنید! دروغگو، کذاب است". او نمی دانست که کذاب همان دروغگو است و این سخن از نظر منطقی هیچ مفهوم مشخصی را به مخاطب نمی رساند.

در حقیقت چنین عبارتی، سخنی لغو و عبث است و بر ناآگاهی گوینده به تشابه معنایی هر دو کلمه دلالت دارد. به همین جهت هر وقت شاگردان این تعبیر را از او می شنیدند، به شکل معناداری به یکدیگر می نگریستند، اما بخاطر اینکه او را خجالت ندهند چیزی نمی گفتند.

مستبد عادل

تعبیر دوم اما، یعنی طالبان میانه رو از این هم اشکال بیشتری دارد، چراکه مفهومی متناقض را با خود حمل می کند که باز از نظر منطقی، ناموجه است. تعبیر طالبان میانه رو مثل همان "مستبد عادل" است که زمانی بر زبان برخی پیشگامان نوزایی شرقی به کار رفته بود، و ایراد فراوانی بر آن گرفته شد به این جهت که بسیاری از صاحب نظران تناقضی را در آن نهفته می دیدند.

آنان می گفتند مستبد عادل مساوی است با "ظالم عادل". مفهوم "استبداد" که به معنای خود رای بودن و خودکامگی است، مستلزم ستم و بی عدالتی است. چون مستبد کسی است که دیگران را از همه حقوق یا برخی از حقوق ایشان محروم می سازد، چه حق مالکیت، چه حق آزادی عقیده و دیانت، چه حق مشارکت سیاسی، چه حق اظهار نظر و آزادی بیان، و چه حقوق دیگر. اگر حاکم کسی باشد که هیچ یک از این حقوق را از دیگران باز ندارد و کسی را از آنها محروم نسازد،

نمی‌توان به وی مستبد گفت. اگر مستبد باشد، لزوماً شهروندان را از بخشی از این حقوق محروم خواهد کرد، و در آن صورت او ظالم است و نمی‌تواند عادل باشد.

عین همین ایراد بر تعبیر طالبان میان‌رو هم وارد است. برای درک این نکته باید یک اصل ترمینالوژیک را در نظر گرفت. هر اصطلاحی در یک برهه تاریخی خاص و در بستر شرایط اجتماعی-سیاسی خاصی پدید می‌آید. نخست شی به وجود می‌آید، یا پدیده‌ای شکل می‌گیرد و یا واقعیتی رخ می‌دهد، آنگاه، کسانی که با آن سروکار دارند برای تعبیر از آن و دادن مفهومی عمومی به آن، به ایجاد واژه یا اصطلاحی برای آن، نیازمند می‌شوند. این واژه گاهی از نو اختراع می‌گردد، چنانکه مراکز فرهنگستان زبان در برخی کشورها چنین وظیفه‌ای را به دوش می‌کشند، و برای برخی اشیا یا پدیده‌های تازه، کلمات مناسب را از بن کلمات موجود در زبان اشتقاق می‌کنند و بسان اصطلاحی تازه عرضه‌اش می‌کنند.

بنا بر این، اصطلاح طالبان نیز تاریخچه خاص خود را دارد، و صرفاً به معنای "طالب العلم" نیست که شامل هر کسی شود که علم فرا می‌گیرد، یا علم دینی فرامی‌گیرد، تا بعد از آن بشود آنها را به چند بخش تقسیم کنیم.

اصطلاح طالبان به معنایی که امروزه در مباحث سیاسی روز مطرح است، و از اخبار روزمره گرفته تا میزگردهای رسانه‌ای و تحلیل‌های مطبوعاتی مورد بحث قرار می‌گیرد، هیچگاه به معنای طالب العلم یا دانشجویان علوم دینی نیست. اگر چنان باشد، چنین مباحثی را بیش از اینکه در رسانه‌ها و میزگردهای سیاسی پی بگیریم، باید در محیط‌های اکادمیک و مجامع آموزشی و به دور از جنجال‌های داغ سیاسی بجوییم.

جریانی معطوف به خشونت

اما آنچه در رسانه‌ها مطرح است و سیاستمداران به آن می‌پردازند، یک روند، یک پدیده و یک تشکل سیاسی-نظامی است که تاریخچه مشخص، کارنامه مشخص و رویکرد مشخصی به مسایل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و دینی دارد، و همه‌جر و بحث‌ها متوجه طالبان به این معنا است.

گذشته از نقش عامل سیاسی در شکل‌گیری این گروه، بستر فکری و فرهنگی آن نیز اهمیت دارد. طالبان محصول مدارس بود که حزب جمعیت علمای اسلام به رهبری مولوی فضل‌الرحمن و

مولوی سمیع‌الحق پایه گذاشته بودند. این مدارس، ایدئولوژی خاصی را ترویج می‌کردند که با سلیقه گروه‌های پراکنده در کشورهای عربی بخصوص شبه جزیره عربستان، همخوانی داشت. شناخت محورهای فکری و پایه‌های ایدئولوژیک این گروه‌ها نیز اهمیت خاصی دارد. چرا که بدون ایضاح مفهومی و روشنی انداختن بر این ابعاد، به میان کشیدن بحث‌های کلی و گنگ در باره طالبان، به شدت گمراه کننده خواهد بود، و اختلاف نظرها هم در این باره، پایان نخواهد پذیرفت.

ایدئولوژی و طرز تفکری که طالبان بر مبنای آن و با اتکا به آن به وجود آمد، بسی پیش از این شکل گرفته بود. پایه‌های این تفکر را می‌توان در چند محور خلاصه نمود، یکی نوع برداشت از دین، دوم نوع نگاه به انسان، سوم نوع نگرش به دنیا؛ دنیا هم به معنای ساختار طبیعی آن و هم به معنای روابط اجتماعی و تکامل تاریخی‌اش که حکومت، نهادهای اجتماعی و رشد تمدنی‌اش را شامل می‌شود. این پایه‌های فکری است که وقتی با امکانات نظامی و تشکل سازمانی و حمایت سیاسی یک‌جا می‌گردد، پدیده‌ای زاده می‌شود به نام "طالبان" ..

خطر آفرین

این پدیده نه یک جریان صرفاً فکری و ایدئولوژیک است و نه یک جریان صرفاً نظامی یا سیاسی، که اگر چنین می‌بود این همه درد سر ساز و خطر آفرین نمی‌شد. جریان‌های فکری و ایدئولوژیک تا آنگاه که واقعا فکری و ایدئولوژیک باقی بمانند و فعالیت‌های‌شان در همان محدوده جریان داشته باشد، قابل تحمل هستند و چندان مایه نگرانی نیستند.

در صدر اسلام، هنگامی که خوارج سر بر آوردند، بزرگان صحابه به شمول خلیفه چهارم این نظر را داشتند که آنان تا روزی که دست به سلاح نبرده‌اند و صرفاً به مخالفت‌های فکری و تئوریک با نظام یا جریان عمومی در جامعه اسلامی بسنده کنند، جای تشویش نیست و از حق مبارزه فکری برخوردار می‌باشند. اما زمانی که آنان امنیت عمومی جامعه را بر هم بزنند و هر کس را که مخالف ایدئولوژی‌شان باشد از دم تیغ بگذرانند، در آن صورت باید با آنان برخورد شدید صورت بگیرد تا سرکوب شوند و فرصت تعرض به جان و مال دیگران را نیابند.

همچنان، اگر طالبان یک جریان صرفاً نظامی یا سیاسی می‌بود، تعامل با آن ساده‌تر و یافتن چاره‌ای برای مشکلاتش راحت‌تر بود، زیرا هم حوزه سیاست و هم عرصه جنگ منطق خاص خود را دارد و از قوانین شناخته شده‌ای پیروی می‌کند که برای بسیاری از کنشگران این عرصه‌ها، آشنا و قابل درک است.

اما آنچه طالبان را از بسیاری جریان‌ها متفاوت می‌سازد ترکیب و تلفیق پیچیده‌ای است که در این جریان میان ایدئولوژی خاص و ابزار خشونت و روش‌های پیشرفته تروریستی صورت گرفته است. جهان اینک با پدیده‌ای کاملاً نو و متفاوت از جریان‌های جهادی گذشته و جنبش‌های کلاسیک اسلامی، روبه‌رو است. طالبان، تجسم افغانی-پاکستانی گروه القاعده است، حتی اگر رابطه سازمانی نزدیکی با آن نداشته باشد، و القاعده به نوبه خود محصول بهم پیوستن گروه‌های تندرو اسلامی است که از دهه هفتاد میلادی در بخشی از جهان عرب ظهور نمودند و رویکرد تکفیری، به اشکال مختلف بر همه آنها حاکم بوده است. تمایل به تکفیر مخالفان، مهمترین مشخصه گروه‌های خوارج در همه ادوار تاریخ و در همه اشکال و نمودهای تاریخی این گروه‌ها بوده است، هر چند این تمایل در همه این گروه‌ها به صورت یکسانی نمایان نبوده است.

مفاهیم نا آشنا برای طالبان

نوع نگرش این گروه‌ها به دنیا - چنانکه در آغاز اشاره کردیم - همچنان مشخصه مهمی است. آنان هم در زمینه شناخت فیزیکی جهان در عصر حجر بسر می‌برند و هم در زمینه شناخت جامعه و سازوکارهای نوین زندگی جمعی آدمیان. آنان علاوه بر نداشتن آگاهی از ساده‌ترین معلوماتی که دانش‌آموزان در درسهای فیزیک و ساینس می‌خوانند، این نوع دانشها را به عنوان دانش به رسمیت نمی‌شناسند و به آنچه در همه دنیا جزء مسلمات به شمار می‌رود به دید تمسخر می‌نگرند.

در زمینه امور اجتماعی و تحولاتی که منجر به پیدایش حکومت و به ویژه حکومت‌های مدرن گردیده است، همچنان هیچ آگاهی و درکی ندارند و به این نوع تجارب اصلاً بهایی نمی‌دهند، چراکه در مناطق آنان چنین آگاهی‌هایی وجود نداشته است و عملاً در زندگی خود با آن سر و کاری نداشته‌اند، و لزوم تاسیس چنین نظام‌هایی را که بتواند خدمات اساسی را به شهروندان ارائه دهد، نیز درک نمی‌کنند، زیرا خودشان چنین خدماتی را ندیده‌اند و به لزوم ارائه آن به شهروندان هم باوری ندارند، و اساساً آنان به مفهوم شهروندی باور ندارند، چراکه در منطق آنان تنها رعیت معنا دارد.

طالبان به معنای خاص، به گروهی گفته می‌شود که با چنین دیدی یکجا شده و خود را در تشکلی سیاسی-نظامی، سامان داده است و تا حکومت دلخواه خود را تاسیس نکند، از هیچ عملی دریغ نمی‌ورزد.

طالبان به این معنا، حضور طولانی و پیشینه درازی در این مرز و بوم نداشته است، و چنانکه اشاره شد، بعد از روی کار آمدن حکومت مجاهدین، عرض اندام نمود.

دانش یا حکومت؟

این درست است که رگه های فکری این جریان از مدتهای طولانی پیش از آن در فرهنگ ما وجود داشته است، اما چون ترکیب آن افکار و ایده ها با اسلحه مدرن و سازماندهی پیشرفته امروزی صورت نگرفته بود، طالبان به این معنا نیز وجود خارجی نداشت. آنچه از آن پیش وجود عینی داشت، طالبان به معنای طیفی از دانش آموزان بود که علوم دینی فرا می گرفتند و کاری به سیاست نداشتند و هوای حکومت کردن در سر نمی پروراندند و تهدیدی به امنیت جامعه و مردم نبودند.

طالبان به این معنای خاص را می توان بر اساس منطقه تقسیم کرد و گفت طالبان پاکستانی و طالبان افغانی، یا بر اساس تشکلهای سیاسی- نظامی شان تقسیم کرد و گفت طالبان حقانی و طالبان ملاعمر و امثال این تقسیم بندی ها. اما این که گفته شود طالبان تندرو و طالبان میانه رو، تقسیم بندی غلط و گمراه کننده ای است، چرا که طبق آنچه از جهان بینی و پایه های فکری این گروه دانسته می شود، تندروی جزئی انفکاک ناپذیر از تکوین ذاتی این گروه است.».

۱۲/۱۰/۲۰۱۰